

نمونه های از

کورسازی درتاریخ ایران و افغانستان معاصر

محمد نصیرمهرین

کتابخانه رستار

@RastarLib

ازانتشارات مرکز نشراتی آرش

سال ۱۳۷۹ خورشیدی

: مرکز نشراتی آرش



کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون
یونیورسٹی رود - پشاور - 845134 Tel:

حق چاپ محفوظ ناشر است

نمونه های از
کورسازی در تاریخ
ایران و افغانستان معاصر

محمد نصیرمهرین

از انتشارات مرکز نشراتی آرش

سال ۱۳۷۹ خورشیدی

شناسنامه :

نام کتاب :	نمونه های از کورس سازی در تاریخ ایران و افغانستان معاصر
نویسنده :	محمد نصیر مهرین
ناشر:	مرکز نشراتی آرش
چاپ اول :	سرطان سال ۱۳۷۹
تیراژ :	۱۰۰۰ جلد
کمپوز:	بنائی کمپوزینگ

ناشر : مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : متصل سپوژمی پلازا

یونیورسیتی رود - پشاور

Tel: 845134

Email: arash_bookshop@yahoo.Com

حق چاپ محفوظ ناشر است

در کتاب های تاریخی، از امتیازات زمامداران و قدرت ایشان در صدور امر گفته و نگاشته اند. تا آنجا که جنفکاهی های خونریز و بر باد دهنده هستی اجتماعی از آنها سرزده است، در عده ای از خوانندگان نفرت و انزجار عمیقی را برمی انگیزد.

جنبه دیگر موضوع این است که ستمبارگان با آن همه قدرت و توان کاذبی که در ظاهر داشتند از امتیازات زندگی آرام و بدون درد سر بهره یی نبرده اند. حین بررسی و مطالعه زندگی آنها مواردی که باغم ها و اندوه ها توأم بوده است کم به چشم نمی خورد. توسل زمامداران خودکامه به خشونت در برابر مخالفین یا عامه مردم غرض سرکوبی و ایجاد رعب و هراس صورت های گوناگون را نشان داده است. در کنار اجرای قتل ها و اعدام ها نماد دیگری از خشونت به صورت کور کردن و سلب توان بینایی محکوم و مغضوب وجود داشته که بارها گریبان خود شاه، وزیر و با قدرت جویی را گرفته است. چنان عملکرد و نمونه یی از خشونت به ویژه در تاریخ ایران و افغانستان معاصر که هردو سرزمین های درد آشنا و ماجر خیز هستند بارها دیده شده است. کور کردن چشم ها، بریدن زبان، بریدن گوش، دواختن دهن و یاریختن روغن داغ بر سر فرد مغضوب و محکوم، حاکی از آن است که زمامداران ناآرام

وخشونت پسند ، اگر فرمانی غرض اعدام ویریدن سرنداده اند ، سرمغضوب سلامت به گور هم نرفته است .

در تاریخ معاصر ایران و افغانستان به نمونه های رقت انگیزی بر میخوریم که پدیده خشونت و استبداد خوبی حتی عاطفه و احساس خانوادگی را نیز در نظر نگرفته ، پدری پسر را کور کرده و برادر ، برادر را و یاهمان نابینا را به قتل رسانیده اند .

در طی صفحاتی که در پیش روی شما قرار دارد ، برخی از نمونه ها را آورده ام و قلم ، لختی به حال زار و روز و روزگار کورشدگان گریسته است . هرگاه از آن همه سرنوشت های شومی که زمامداران بیداد گر و قدرت جویان عصیانگر بدان مواجه شده اند ، کتاب ویژه ای فراهم آید و گوش آویز قدرت جویان گردد ، شاید فاجعه آفرینان بلا جوی و مستبدین خشونت خوی و زشت طینت را آینهء عبرتی باشد و چقدر متأسف هستم که این جزوه در محدوده کورسازی و آرایه چندین نمونه تاریخی سنتی باقی ماند . این کمبود را حمل میکند که به معیوبین و قربانیان مین گذاری ها ، بمب افکنی ها و راکت اندازی ها ، و آنانی که در اثر سوء تغذی یا محروم شدن از مداوای چشم ها در زندان ها نابینا شده اند ، نپرداخته است .

آیا به آنها نیز خواهیم پرداخت؟

دنیاست فسانه ، پاره ای ما گفتیم
و آن پاره که مانند دیگری می گوید .

ن. مهرین

هامبورگ. آلمان

حمل ، ۱۳۷۹ ش - اپریل ۲۰۰۰ ع

الف - چند نمونه از ایران:

امیر مبارز ، به دست فرزندان نورچشمی از نور چشم محروم گشت

امیر مبارز شاه فارس که سلف خود ، شیخ شاه (ابواسحق) را با قساوت به قتل رسانیده بود ، به قولی : «.... نزدیک پنجاه و هشت سال داشت و در اجرای قواعد و احکام شریعت کوشا بود و سختگیر. خودش در چهل سالگی توبه کرده بود و يك بار نیزده ، دوازده سالی بعد از آن . با آنکه در جوانی نه از راهداری ابا کرده بود و نه از شرابخوری . مقارن این ایام سجاده به دوش می کشید ، به زهد و عبادت گرایید . در کار دین متعصب و سختگیری بسیار نشان می داد ، چنانکه به پیروی از سنت خلفا و برخلاف راه و رسم پادشاهان ، روزهای جمعه که به مسجد می رفت از خانه پیاده بیرون می آمد و با موکبی زاهدانه . در امر به معروف و نهی از منکر چنان اصرار داشت که ظریفان شیراز ، چنانکه يك تن مؤرخ آن روزگاران می گوید ، به زبان ظرافت او را « محتسب » می خواندند و شاه محتسب ، حتی پسرش شاه شجاع ، يك جا در طی رباعی رندانه ای در حق پدر به تعرض گفته بود که اکنون رندان دیگر ، همه ترك می پرستی کردند "جز محتسب شهر که بی می مست است ...»

همین امیر مبارز کتاب های را که خطرناك و ناروا تشخیص داده بود

، فرمان داد تا بشویند و نابود کنند . می گویند حتی وقتی به جهت بعضی اشعار شیخ سعدی ، که به گمانش بوی بی اعتقادی می داد و بوی گناه ، در صدد برآمد که صندوق گورش شیخ را بسوزد ، پسرش شاه شجاع واسطه شد و گفت بر توبه شیخ اطمینان دارم...

فرزندان راجپان در مضیقه می نهاد که این سختگیری و خست بهانه ای به دست آنها داد برای شورش برضد پدر ... پسران را تهدید کرد به کشتن و کور کردن ، فرزندان نیز از بیم وی برضدش همدست شدند و همداستان ... در اصفهان وقتی وی را توقیف کردند ، صبحگاه رمضان بود و محتسب مشغول بود به تلاوت قرآن . پسران ، وی را به قلعه ای فرستادند نزدیک اصفهان و در آنجا وی را کور کردند. (*) (۱)

* . سلمان ساوجی درباره آن کور ساختن گوید :

آن که از کبر يك وجب می دید
از سرخویش تا به افروز هور
آن که می گفت شیرش رزه هتم
روز هبجا و دیگران همه کور
قره النظهریشت او بشکست
قره العین کرد چشمش کور
وحافظ در واقعه کور شدن امیر مبارز الدین گوید.

دل منی بر دنیی و اسباب او
زانکه از وی کس و فساداری ندید
شاه غازی خسرو گیتی ستان
آن که از شمشیر او خون می چکید
از مهبیش پنجه می افگند شیر
در بیابان نام او چون می شنید
آن که روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهان بینش کشید

بدینگونه امیرمبارز به «دست نورچشمی خویش از نور چشم خویش محروم گشت». کورسازی درخاندان امیر مبارز بامرگ او در سال ۷۵۶ هـ ق پایان نیافت. جنگ قدرت میان محمود و شاه شجاع برادرش و برادرزاده های شاه شجاع ادامه داشت. در طی همان جنگ ها هنگامی که شاه محمود برای تسخیر کرمان با شاه سلطان جنگید و او را اسیر کرد و چشمش را میل کشید و او کور شد « (۲)

رفاه و آرامش مرحله نخستین حاکمیت شاه شجاع برای مردمی که تازه از بند پدرش رهایی یافته بودند، دیری دوام نیافت. ظلم و ستم، حق تلفی، بیدادگری، فساد و نابسامانی توسعه یافت. نوشته اند که شاه

این غزلها هم به این ارتباط سروده شده است :

سحر ز هاتف غییم رسید مژده بگوش
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آن که اهل نظر برکناره می رفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
شراب خانگی ز ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشم و بانگ نیشانیوش

* * *

دیدار شد میسر و یوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم
ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
و از می جهان پر است ویت میگار هم

* * *

شجاع در طی همین دوره ظلم گستری و لجام گسیختگی ها در سال ۷۸۵ به سلطانیه حمله کرد . درین سفر پسر خود سلطان مظفرالدین شبلی را کور کرد ، گویند :... در وقتی که خیام مظفرالشرام ، در جلگه مرو دشت افراشته بود ، شاه شجاع فرزند ارجمند خود را مقید ساخته و به قلعه اقلید آباد روانه نمود " شاه شجاع در عالم مستی فرمان داد که مامورینی چند به قلعه اقلید روند و "شبلی" را کور کنند . پس از رفتن آنها عده ای وساطت کردند ، شاه شجاع پشیمان شد ولی مامورین کار خود را کرده بودند "

احتمال آن وجود دارد که شاه شجاع در کشاکش جنگ قدرت و نزدیک شدن قدم های سپاهیان امیر تیمور کورگانی ، از خود وسایه خود و فرزندان میهراسید و وقوع کارنامه کودتایی خویش را علیه امیر مبارز در سیمای فرزند می دیده است.

از ذکر سرنوشت شبلی برمی آید که برادرش سلطان زین العابدین نیز کور شده است . نوشته شده است که امیر تیمور در سال ۷۹۵ شیراز را گرفت و همه شاهزادگان آل مظفر را (بجز شبلی و برادرش سلطان زین العابدین که به امر شاه منصور کور شده بود) کشت . این دونفر رانیز به سمرقند فرستاد ... (۳)

و این منصور همان شخصی است که حافظ از او به نیکویی یاد می کند :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

کارنامه های صفوی هادرایران شهرت دارد ، در پایان نمونه ای رانگاه می کنیم که به دور از احتمال نیست ، پنجه حیرت و تعجب به دهن فرو

ببریم و یادست بر سر بگذاریم . "...شاه عباس سه پسر داشت : صفی میرزا ، سلطان میرزا و امام قلی میرزا ، صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزاده های سلسله صفویه بود ، در سن بیست و هشت سالگی بنا به فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست غلام چرگس از پای درآمد ... سلطان محمد و امام قلی را در عنفوان شباب حسب او امر شاه نابینا ساختند از صفی میرزا دو پسر ماند : یکی سلیمان میرزا ، دوم سام میرزا ، سلیمان رانیز در سن طفولیت نابینا ساختند . سام میرزا در میانه سالم ماند . بعد از ارتحال شاه والا جاده (شاه عباس بزرگ) چون فرزند شایسته این امر نماند و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود ، قرار دارایی آن مملکت بر سام میرزا دادند ... میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظر بند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده برمسند فرمانروایی ایران جلوس دادند و به شاه صفی موسوم ساختند ... بنابراینکه در طفولیت حسب امر شاه به تناول افیون معتاد شده بود به شرب مداوم اقدام نمود ...

بادست سبوعهد بیعت درست کرده عقد حمد می جام بنت العنب بست ... در مبادی سلطنت بنابر کارفرمایی قهر و غضب و فی الجمله توهمی خصوص باضمیمه آتش افروزی ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت را به قتل آورد یا نابینا نمود ... چندتن از شهزاده های صفویه را از فراز پاره قلعه الموت که آنجا محبوس بودند به فرموده اش به زیر انداختند ... سار و تقی نامی را که با وجود کمال مهابت خلقت به کمال تنگ خلقتی معروف است و شاه عباس به سبب امری ناشایست او را خسی ساخته بود برمسند وزارت ممکن داد ... و امام

قلی خان حاکم فارس و هرمز و بحرین و کوه گیلویه را که در دولت صفویه
از او عمده تری نبود با پسرانش در قزوین کشت و چند پسر و پسرزاده او را که
در ولایت شیراز بودند **میل در چشم** کشید. (۴)

آن همه قتل و کور ساختن و مظلوم بود که دولت صفوی راحتی هنگام
حملة شاه محمود هوتکی از پشتیبانی مردم محروم ساخته بود . غبار
درین رابطه می نویسد :

« دولت صفوی ، رجمال کاری کشور را چون فتح علیخان و لطف
علیخان یا کور یا حبس کرده بود... شاه حسین صفوی بیطرفی ملت
و ضعف خود را احساس کرد ، لهذا محمد قلی صدراعظم او به شاه
محمود (هوتکی) پیشنهاد صلح با قبول تادیه ۳۷ هزار مسکوک طلا
نمود . » (۵)

نادر افشار چشم فرزند راکور و ایران را نابینا ساخت !

نادر افشار یا نادرقلی که در دهه بیست و سی قرن هژده پس از جنگهای بسیار و غلبه بر رقبای حاکمیت مطلقه خویشرا تأمین کرد ، تا آخرین روزهای زندگی دست از قساوت و به کاربرد شیوه های خشونت آمیز و دهشت افگانه برنداشت . او شدت عمل داشت و عجولانه تصمیم می گرفت . در مشهد از سپاه مخالف کله منار ساخت « و مردم کرمان را قتل عام کرد » پسرش رضاقلی میرزا را که گفته اند بسیار لایق و رشید بود و عنوان ولیعهدی او را داشت کور کرد و نیز گویند زمانی که از آن عمل پشیمان شده بود . « همه رجالی را که در روز کور کردن پسرش حضور داشتند و به شفاعت برنخاسته بودند از تیغ کشید . در حالیکه

آنها از سطوت (قهر و ابهت) عظیم نادر زبان شفاعت نداشتند. » (۶)
چون همه از دست نادر به عذاب بودند و بیم همه را مشغول ساخته بود نقشه قتل او را کشیدند و بالاخره سرش را بریده و در میان سپاه انداختند

سرشب چوشه قسصد تاراج داشت

سحر گه نه تن سمرنه سر تاج داشت

با قتل نادر افشار ، با آنکه ایران بار دیگر در معرض هرج و مرج و تعدد



تصویر نادر شاه افشار

مراکز قرار گرفت و از ساحه قلمرو دوران نادری نشانی نماند ، اما سنت و رسم قتل های فجیع و کور ساختن ها ادامه یافت .

در همان سال قتل نادر ۱۷۴۸ ع برادرزاده اش علی قلی نام پانزده تن از اولاد و اخلاف کاکای خود را اعدام کرد . ابراهیم برادر علی قلی که حاکم عراق بود برضد برادر قیام کرده او را کور نمود و پادشاهی خود را اعلام کرد ، ولی مردم برخاستند و هر دو برادر را اعدام کردند . آنگاه شهرخ (نواسه نادر) را به پادشاهی برداشتند درین کشمکش ها یکنفر روحانی متنفذ بنام سید محمد متولی مشهد قیام کرده شهرخ را اسیر و کور و خویشتن را پادشاه (باعنوان سلیمان شاه) اعلام نمود ، اما خانهای جلایر (یوسف علی خان و زالحان) نپذیرفتند . سید محمد را برانداختند و شهرخ نابینا را رسماً پادشاه ساختند . (۷)

سالها بعد که پیری به سراغ شاهرخ نابینا آمده بود و فرزندش نادر میرزادر مشهد حاکمیت داشت ، آقا محمد خان قاجار ، قصد گرفتن مشهد را کرد . نادر میرزا نزد زمانشاه به سوی کابل گریخت . شاهرخ نابینا و پیرتسلیم آقا محمد قاجار گردید . آقا محمد قاجار بر علاوه اینکه خاطرات تلخی از دوران زمامداری نادر افشار در سینه داشت شنیده بود که از خزانه نادری بخش بسیاری در اختیار شاهرخ است ، ازین رو به آزار و شکنجه پیر مرد مشغول شد و در آخر او را کشت . به آن هم اکتفا نکرده قبر نادر را در مشهد ویران و استخوان هایش را به تهران فرستاد . (۸)

آقا محمد قاجار مرد «مقطوع النسل و قهار» بیشتر از دیگران در زمینه کور کردن در تاریخ سرکشیده است . اویدنبال غلبه بر سایر رقبای و فیسود الهای اواخر سده هژده ی میلادی ، خونریزی و کور کردن را به عنوان وسیله ی ایجاد رعب و ترس و سرکوب چنان به کار گرفت که گویند " در کرمان چهل هزار دانه چشم انسانی حواله کرد . لهذا بیست هزار مرد کرمانی کور گردیده زنان شان به سپاه قاجاری بخشیده شد و کرمان به یک شهر کوران افسانوی مبدل گردید .



تصویر آغامحمد قاجار

ب - در افغانستان

افغانستان مانند سا خويشاوډي هاي كه در بسياري زمينه ها بايران داشته در زمينه مشاهده اشكال خشونت به ويژه كور كردن نيز وجود مشتركى بايران داشته است . دردوران احمد شاه ابدالي به نمونه ويا نمونه هاي از كور كردن رسمي بر ميخوريم و تا آنجا كه مدارك گواهي ميدهد اونسبت به فرزندان نيز با مهرباني وعطوفت وبافرهنگ احترام انگيز سلوك وپيشامد داشته است. ازين رو نه كسي ازمخالقين راكور كرد ونه فرزندی ياعضوي ازخانواده را . اما دردوران تيمورشاه به ويژه در آغاز حاكسييت او كه طغيان هاي ملكوالطوايفي وقدرت جويي سربرآورده بود نخستين صدورحكم كور كردن را از طرف شاه مي يابيم وآن نمونه در زمانى اتفاق افتاده كه سردار عبدالخالق خان درانى كه ازنزدپكان احمدشاه بود هواي پادشاهى درسرش زد . عبدالخالق خان براى دسترسى به تاج وتخت وسرنگوني تيمورشاه ازقندهار به غزم كابل بانيروي ۲۵ هزار نفرى حركت كرد اما درنتيجه غلبه نيروهاي وفاداربه تيمورشاه شكست يافته عده اي كشته شدند وجمعي كه عبدالخالق خان نيز درآن حضور داشت ، دستگير وزنداني شدند . درخلال محاكمه درباري كه فيصله وصدورحكم جزابه شاه تعلق داشت ، شاه گفت : عبدالخالق وكسان ديگري كه شريك شورش بودند به قتل برسند ،اما عبدالخالق گفت :

من سالها با احمد شاه غازي رحمته الله تعالى عليه دريك مسند

نشسته و دريك ظرف غذا خورده ام و آنجناب مرا كا كا خطاب می فرمود و توبه چشم خود دیده ای . يك بار چند ماه قبل والان باردیگر حقارت میکنی . تیمورشاه بااستماع کلمات تند عبدالحالق برخود اندیشید و معترف شد که خود شاهد این گزارش و حقایق که به حرمت مجالست و موانست پدر بزرگوارم (ترا) از قتل معاف میدانم اما برای اینکه دوباره مصدر شورش و خونریزی بیگناهان نگردی به مكفوف البصر نمودن اكتفا می ورزم و درین مورد حق جسارت بتو و اجازه شفاعت بردیگران نمی گذارم ... سردار مذکور دربالاحصار کابل در سال ۱۱۸۷ ق نوربینایی را از دست داد. (۹)

باردیگر وقتی سردار محمد اکبر خان برادرزاده سردار عبدالحالق خان روی انگیزه های قبیله یی و قایل شدن حق پادشاهی برای خود تدارك اقداماتی علیه شاه را دید اونیز دستگیر و به امر شاه نابینا شد . اکبر رانزد کاکایش زندانی ساختند تا «کوری عصاکش کوردگر شود» شاعری انگیزه سردار اکبر خان، قهرشاه و سال کور ساختن او را چنین آورده است :

چشمی که دوخت اکبر بر تخت و تاج دینیم
آورد دست تقدیر بیرون ز کاسه سر
تاریخ این قضیه جستم ز رأی صائب
شد منهربان بزودی برمن ز لطف رهبر
گفتما زنیم مصرع جويا شواز فراست
از قهر شاه کوری خواهی بچشم اکبر (۱۰)

ق. ۱۱۹۰

ازدوران تیمورشاه نمونه ای هم است، که محکوم به کشیدن چشم و گوری، از ترس آن عمل خودکشی کرده است :

آزاد خان حاکم کشمیر که علیه تیمورشاه عصیان کرده بود پس از مواجه شدن به شکست، از کشمیر فرار نمود و نزد خسر خود راجه رستم به علاقه کوهستان پناه برد اما خسر با طرفداران تیمورشاه وارد تماس شده، آزاد خان را که در اطاق خوابیده بود بدست آنها سپارید. نگاشته اند "در آن فرصت که آزادخان از خواب بیدار شده و خود را در میان اطاق خواب محبوس یافت دانست که راجه رستم خسر او خیانت کرده و اکنون رهایی یافتن دشوار است ... تفنگچه را بالای جگر خود گذاشته فیر نمود. اسلام خان (فرمانده تیمورشاه) در اتاق را شکسته آزادخان را به حال نیم کشته دید. و در لحظه ای که اسلام خان تیغ از نیام برآورده میخواست چشمانش را از حدقه بیرون آورد، آزاد خان که تا آن دقیقه رمقی در بدن داشت به اسلام خان گفت، اگر سلاح بامن می بود، هرگز ترا با این قدر جسارت زنده نمی گذاشتم اینقدر بگفت و روحش پرواز نمود. اعلیحضرت تیمورشاه که در پشاور از حرکات خطرناک آزاد خان به تشویش و تفکر می گذرانید، وقتی سروچشمان و متعاقباً تعش آزاد خان را به حضورش آوردند، ظاهراً به پاس عرف قومیت تأسف کرد و فرمود که: آزاد جوان دلآور و رعنا و صاحب عزم و همت بود اما اینکه به بسیار مردم اذیت رسانیده و به دستگاه دولت از هر نقطه نظر خسارات زیاد پدید آورد و باعث قتل و تباهی چندین سردار و خانواده، از خود و بیگانه شده و خاصه یک هزار و پانصد نفر بی گناه را غرق دریا ساخته بود حکم به تکفین و تدفین

نفرمود و جسد او را طعمه زاغ و زغن ساختند. (۱۱)

* * *

پس از مرگ تیمورشاه گویا قرائین زیادی وجود داشته که فرزندان او برای دستیابی به تخت و تاج به جان همدیگر می افتند. از همین رو چندتن از وزرا و عناصر متنفذ دربار تیمورشاه پس از آنکه پادشاهی زمان میرزا (زمانشاه) را اعلام نمودند، به سایر شهزادگان تیمورگفته بودند «صرف بکنفر بایست پادشاه شود... به يك دست نمی توان دوشمشیر را استعمال کرد. دوشیردريك مغاره نمی توانند زیست کنند. دوپادشاه دريك اقلیم نمی گنجند. يك تاج بر سر دونفر نصب نمی گردد...» اما تعدد فرزندان تیمورشاه و علایق عده ای از آنها به سلطنت، وابستگی به روسای قبایل و تشدید ناهنجاری ها و گرفتاری های دربار زمانشاه برای سرکشی و عصبانگری مهیا تر از آن بود تا حرفهای مردان کارآزموده و گوش و هوش به آواز خطر لشکر کشی ها و خونریزی ها را درگوش بگیرند. از همین رو، رهبری شورشها و جنگ ها برخلاف دوران تیمورشاه دردوران فرزندان او به برداران رقیب و سلطنت طلب تعلق داشت درحالیکه بعد از مرگ احمد شاه بجز مورد شهزاده سلیمان سایر شورش ها ازطرف روسای قبایل برپاگردیده بود و جزاها به شمول کورساختن نیز عده ای از رهبران قبیله بی شورش را استقبال کرد. دردوران فرزندان تیمورشاه جزاهای اعمال شده و به ویژه کورساختن بیشتر دامنگیر برادران گردید. درطی این دوران وزرا و سرلشکر ها اعدام می شدند درحالیکه برادران مغضوب با یکدرجه تخفیف بینایی چشم ها را از دست می

دادند . *

چنین سرنوشتی نخست به سراغ شهزاده همایون آمد عصیان های او علیه زمانشاه ، دستگیری ، عفو ، تعهد و عهد شکنی و شورش ، کار را بدینجا کشانید که به امر شاه او را حین فرار در کنار رود اندس کور ساختند .

کور ساختن شهزاده همایون در متن ادامه جنگ ، هر آن این احتمال را در چشم انداز قرار میداده که باردیگر روزی برادر پیروزمند ، برادر شکست خورده را از نعمت بینایی محروم بسازد ، اتخاذ عمل بالمثل و جزای مشابه باشکست ها و پیروزی های بعدی ادامه یافت . چند سال بعد همان سرنوشت به استقبال خود زمانشاه رفت .

گویند ، زمانشاه هنگام شکست از طرف قوای شهزاده محمود برادر عینی همایون نابینا در نزدیکی های جكدلك در قلعه شخصی بنام ملا عاشق رفت .

از قرائن چنین برمی آید که ملا عاشق میدانست که با حفاظت مردی شکست دیده از چه روی دشمنی برادر پیروزمند را بخرد . از آنرو به محمود احوال داد که زمانشاه را تسلیم شوند . محمود « فوراً نواب اسدخان برادر فتح خان را مقرر نمود تا فوراً زمانشاه را بگیرد . به همراهی او جراحی را نیز فرستاد تا او را از نعمت بصر محروم سازد . نواب اسد خان و جراح بازمانشاه در جكدلك به راه کابل ور خوردند (بها هم سر خوردند) که او را محفوظ می بردند . چشمهای او را در همانجا کور کردند و بعد از آنکه به

* - زمانشاه به امر محمود کور ساخته شد . در حالیکه وفادار خان وزیر او بادیدگر طرفدارانش اعدام گردیدند . « رشتیا ، افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸ . »



شہزادہ ہمایون کہ بہ امر زمانشاہ کور ساختہ شد

کابل رسید دربالاحصارش محبوس شدند. همراهان زمانشاه که ایشان نیز گرفتار شده بودند همه بطور علنی درکابل اعدام گردیدند. « (۱۲) باآنکه زمانشاه چشم هایش را از دست داد اما دست حوادث ازسراو کوتاه نگردید. خود زمانشاه نیز از آنانی نبود که با از دست دادن بینایی گوشه گیری نموده و آرام بنشینند. پیرامون حال او بعد از کورشدنش دو روایت وجود دارد. روایتی حاکیست که زمانشاه تا رسیدن برادر عینی اش (شاه شجاع) و شکست محمود دربالاحصار کابل محبوس بود. اما براساس روایت دیگری وی «توانست بعد از مدتی خود را از قید قیمومیت (اسارت) محافظین که بروی مقرر بودند نجات بخشیده بطرف بخارا برود. (۱۳) (العنه علی الراوی) ولی بدبختی در همین موضع هم او را آرام نگذاشت و بدامنش آویخت چه امیر حیدر توره پادشاه بخارا که نسبت به سدوزایی ها خیلی بدبین بود، طلبگار دختر زیبای زمانشاه شد که با وی در حین فرار همراه بود ولی شاه مخلوع توانست که به سلامتی خود را نجات بخشد. درین نوبت بهرات پناه برد. در هرات فیروزالدین برادر ناسکه شاه محمود حکمران بود. شهزاده شریف خیلی مهمان نوازی کرد و بعد از چند ماه به وی مساعدت کرد تا به سلامت به لودهیانه رفت و در آنجا از طرف کمپنی شرق الهند برایش منزلگاه و معاش مقرر شد. « (۱۴)

الفنستق رئیس هیئات سفارت بریتانیا در سال ۱۸۰۸ ع بدربار کابل ، (در آن دوران شاه شجاع آخرین روزگار نخستین دوره شاهی خود را می گذرانید) شاه مخلوع و نابینا (زمانشاه) را درپشاور دیده و با او ملاقاتی داشت. بی مناسبت نیست اگر گذارش او را درباره آن شاه نگویند بخت بخوانیم :



زمانشاه که به امر شاه محمود کور ساخته شد.

الفستق می نویسد:

«در اولپندی بودیم که حرم شاه (حرم شاه شجاع) هم به آنجا رسید ، شاه زمان هم با حرم بود . روز دهم ژوئیه شاه زمان راسلاقات کردیم ، علاقه ما به دیدار پادشاهی که روزگاری آوازه اش در ایران و هند پیچیده بود کم نبود . درصندلی کوچکی درخیمه ای زیبا ولی نه بزرگ ، که فرش آن قالی وند بود ، نشسته بود دربرابرش ایستادیم تاخواست کرد بنشینیم جامه ای ساده ، قبای بی آستین ابریشم دوزی شده ایرانی ، عمامه شال سیاه ، اما دیداری شاهانه داشت . گفتار و رفتارش به شاه شجاع می ماند اما او بلند تری بود . صورتی دراز و منظم تروریش تنک تر داشت . هرگز به کورها نمی ماند ، چشمانش هرچند سخت آزرده شده بودند ، اما چندان که به رخسارش حالتی زنده میداد سیاهی اش را حفظ کرده بود . همیشه چشمانش را به سوی کسی که با او سخن می گفت می گردانید . با این همه تاحدی افسرده و اندوهگین بود .

پس از نشستن ما سکوتی طولانی برفضا حاکم شد . تا شاه زمان آنرا شکست وازدبختیهای برادرش گفت وازینکه با وجود علاقه او نگذاشته بود او را ببینیم . بعد ازچگونگی اوضاع سخن گفت و برای تحول آن ابراز امید کرد وگفت که چنین ناگواری ها برای بسیاری ازشاهان پیش آمده است . وازدگرگونی ها دربخت و طالع شاهزادگان مخصوصاً از تیمور لنگ داستانها راند ، اما اگر ارقام تاریخ آسیا سخن میگفت نمونه کاملاً ازخودش نمی یافت ، کور بی تاج و تخت و تبعید شده از سرزمینی که دیوار آن را فتح کرده بود .» (۱۵)

زمانشاه پس از کوری وحتی در دورانی که برادرعینی اش شجاع پادشاه افغانستان بود ، علاقه اش به قدرت و تشبثات مربوطه آنرا از دست نداده بود ، بر علاوه انتقام کوری خود را از یاد نمی برد . از همین رو ، طرفدار سازش بافرزندان سردار پاینده خان نبود و آرزوی انتقام

از اسدخان برادر فتح خان را داشت. چنانکه پیشتر دیدیم اسدخان برادر فتح خان از طرف شاه محمود موظف شده بود که زمانشاه را کور بسازد. پس از آنکه شاه شجاع به پادشاهی رسید و محمود فرار کرد، * اسدخان مدت کوتاهی در بالا حصار کابل حبس شد اما نظر به لزوم دیدن های سیاسی شاه شجاع و وزیر او (شیر محمد خان مختار الدوله) از حبس رها گردید، لزوم دیدن مصلحت آمیز شاه شجاع این بود که از راه سازش و دلجویی فرزندان پاینده محمدخان، آنها را به طرف خود جلب نموده و پایه های سلطنت را استحکام ببخشد. برای این منظور به وزیر فتح خان نظر ویژه ای داشت. برای جلب وزیر فتح خان برادرش اسدخان را از زندان آزاد ساخت. خواهر دوست محمد خان را به عقد نکاح خود درآورد. دوست محمدخان و گل محمدخان نظام الملك به همراهی شهزاده حیدر به قندهار اعزام شدند تا فتح خان را مطمئن ساخته به کابل بیاورند. چنانچه فتح خان بطرف کابل حرکت کرد...» (۱۶)

این حرکات طرف تایید شاه مخلوع و انتقام جو نبوده است. او به گرفتن انتقام و جزا دادن فتح خان می اندیشیده است، و از آنجاییکه شاه شجاع را مانع آرزوهای خود می یافت، به تشبثات گرفتن قدرت زیر نام فرزندش شهزاده قیصر متوسل میگردد. تحقق آن آرزوهای شاه مخلوع و نابینا، در هنگامی نزدش جنبه عملی یافته بود که، فتح خان و برادرانش از شاه شجاع گسسته نخست نزد فیروزالدین درهرات و بعد نزد شهزاده قیصر به قندهار رفتند. هدف فتح خان ماجر احو و نا آرام این بود که شهزاده قیصر جوان را علیه شاه شجاع تحریک کند که پادشاهی حق

*- مرحوم عبدالحی حبیبی می نویسد که: زمانشاه نابینا خواست که محمود کور شود. دافغانستان پبلیک ص ۱۷۵

توست. با آنکه طرح فتح خان همسویی باهدف زمانشاه میسرساند و همکاری کوتاه مدتی را نیز دربرداشت، اما فکر دستگیری فتح خان، و برادرش دوست محمدخان که درمرکز توجه زمانشاه قرار داشت نزاع دیگری را پدید آورد.

آورده اند که:

چون «فتح خان و برادرانش نتوانستند که اعتماد فیروزالدین را (درهرات) جلب نمایند، ازینرو، ایشان قرار دادند که يك بار دیگر به قندهار نزد شهزاده، قیصر بروند. در دربار قیصر برادران بارکزیائی مورد تحقیر و طعنه، خواجه محمدخان، میرعالم خان (متنفذین دربار قیصر) واقع شدند که هر دو مستفقاً بدگویی نمودند. نزاع بزودی دربین پارتی ایشان و خواجه محمد خان و میرعالم خان بالا گرفت، این نزاع در اثر دسیسه زمانشاه، پدر شهزاده قیصر تولید شد چه مشارالبه باشهزاده قیصر پسر خود در قندهار می زیست و می خواست که فتح خان و دوست محمدخان را اسیر کند. ازین رو زمانشاه، شهنازخان اچکزایی را بامیرعالم خان گماشت تا برادران بارکزیائی را خبر بدهد که او مهمان ایشان می شود.

ولی دوست محمدخان چابکتر از آن بود که ازین مقصد اطلاع نیابد، مشارالبه از مقاصد شاه مخلوع بزودی فهمید که درپس این پرده ریاکاری چه چیزها خفته است. دوست محمدخان و برادرش هر دو بدگمانی خود را توانستند که ازین فرستادگان پنهان دارند. و هر دو ازین التفاتی که از طرف زمانشاه شده خیلی خوشحالی نشان دادند. بعد ایشان شروع به ترتیبات مختلف پرداختند: فتح خان خودش ترتیبات

پیشوازی مهمانان شاهی را در باغ قشنگ مرجان بزمه گرفت. به دوست محمدخان کار مهمتری که حفاظه خودش و فتح خان بود سپرد...

کوشش شاه مخلوع و پسرش برای بدست آوردن فتح خان و برادرش عقیق گردید. ولی شاه مخلوع و کور، دست از کار نکشید. روزی طرفداران زمانشاه، وزیر فتح خان، نواب اسدخان و دوتن از همراهان و محافظین را دستگیر کردند که در نتیجه زد و خورد تن به تن، دودندان وزیر فتح خان نیز شکست. دوست محمدخان که فرار نموده بود، توانست با فشارهای نظامی آنها را نجات بدهد. در حالیکه زمانشاه بر پسرش (شهرزاده قیصر) فشار وارد می نمود که فتح خان را بکشد، محاصره قندهار از طرف دوست محمدخان و مشوره های شیرمحمد خان (فرد موثری روی تصمیم های شهرزاده قیصر) و رجوع او به شاه شجاع تا به قیصر امر کند که فتح خان را رها سازد، نقشه زمانشاه را عقیق ساخت.

از جمله پیشآمدهای شاه شجاع با برادر نابینایش گفته اند، هنگامی که شجاع به پادشاهی رسید «روزی به طور گرمی و مهربانی بانهایت نرمی و چرب زبانی با وی همی گفت که: پادشاهی مرد به ملک است و پادشاهی جسم از چشم و این دو گوهر در تو ناپدید است، اکنون بیان کن که آن گونه، گونه جواهر چه کردی...» (۱۸)

زمانشاه طی سالیان زنده گی در لودهیان (هند برتانوی) همراه با خانواده شاه شجاع، آرزوی بازگشت به افغانستان را همواره با خود داشت. هنگامیکه انگلیس ها تصمیم گرفتند، برای بار نخست به افغانستان هجوم نظامی برده و مداخله مستقیم کنند مکناتن پس

از معاهده سه جانبه انگلیسها، رنجیت سنگ و شاه مخلوع شجاع، «ملاقات تعارفی بایرادرارشد شجاع (زمانشاه نابینا پادشاه سابق) به عمل آورد. زمان شاه سالهای تاریکی را به حیث ضمیمه دربار برادرش سپری و خواب افتخارات سالهای ماقبل را میدید. حالا او از شنیدن پلان سردست که در پرتو آن بالاخره به وطن برمیگشت فوق العاده خوشحال بود، مکناتن نوشت: «اوبه امید اجازه مراجعت دوباره به وطن آبائیش بی اندازه شادمانی می نمود.»

افسران بریتانوی از قردانی او بسیار متحسّس شدند و به مشکل می توانستند باور کنند این مرد نابینای سالخورده احساساتی همان شخصیتی که حرکات و سقیات بی مانند او در سرحدات شمال غربی چهل سال قبل اسلاف آنها را پر از اندیشه و محتاط ساخته بود، و حتی در قلوب سیکهای مخوف، وحشت ایجاد کرده بود و به حیث سلطان جوان امپراتوری درانی «از وطن اصلی اش حرکت و سایه عقاب مانندش را بالای پنجاب می افگند (می پراگند).» (۱۹)

کورساختن وزیر فتح خان وزیر پادشاه ساز

سرفرازی چشم بد بسیار دارد درکمین
تابود روشن مدار شمع بر لرزیدن است

پس از حادثه قتل سردار پاینده محمدخان (۲۰) کورساختن پیامدزای وزیرفتح خان فرزند او، عامل هیجانات، تشنجات و خونریزی های مهمی بود که تاریخ افغانستان را رقم زد. فتح خان نه تنها بزرگترین فرزند سردار پاینده محمدخان که براساس عادات و سنت ها جانشین پدر یا «بجای پدر» شناخته میشود، بلکه شجاعت، دلیری حادثه جویی و بیستقراری مداوم داشت تاشاهی مطیع وزیردست را به سلطنت برساند. توفیق او درین کار از او چهره ای بار آورد که طرف توجه جدی شاهان و سلطنت جویان گردید. قدرت روز افزون وزیر در زمان دور دوم شاهی، شاه محمود، اسباب نگرانی، خوف و نارضایتی شهزاده کامران را فراهم نموده بود، آن رشك و حسادت به قدرت فتح خان کار را به جای کشانید که کامران وزیر نامدار را کور بسازد. (۲۱)

قدرتمندی وزیرفتح خان وضعف شاه محمود که درعیاشی غوطه ور بود، کامران را بدرستی متوجه نفوذ روز افزون وزیر و برادران وی



وزیر فتح خان که به امر شهزاده کامران کور ساخته شد

ساخته، از همه مهمتر عاقبت کار را از دست رفتن قدرت سلطنتی پدر
و خودش که انسان قدرت طلبی بود، دیده بود.
باری کامران برای دستگیری و کور ساختن وزیر که تدارك قبلی دیده
بود، به پدرش نوشته بود.

«مخالف تو یکی مور بود و ماری شد

برآور از تن آن مورمارگشته دمار

سده زمانش ازین بیش ای ز غفلت مست

که از دهها شود مار یافت مهلتی مار

اما پیش ازینکه جوابی برسد در طی ضیافتی که در یکی از باغهای
هرات ترتیب یافته بود. وزیر نامدار را کور کرد و او را بصورت محبوس
گرفته روانه قندهار و کابل شد. ... (۲۲)

کور ساختن وزیر فتح خان تاثیراتی که در تنش های قبیله‌ای و جنگ
های زیانبار بجا گذاشت، صفحات زیادی از کتاب های تاریخی آن
دوران افغانستان را احتوا کرده است. مؤلف عروج بارکنزایی ها
تاحدودی مشرحت‌تر موضوع را دیده و چنین نگاشته است:

«بعد از روزی که کامران در اثر نصایح فتح خان از گرفتن حکومت
باقتل شهزاده قیصر مانع شد... آنها به تلخی تلقی کرده درصدد آن شد
که از وزیر خود انتقام بکشند ... سرداران درانی او را مجبور کردند که هم
پدر و هم خود را ازین یوغ (تسلط وزیر و برادران او) که برگردن ایشان
است، نجات بدهد و قبل از آنکه قدرت خود را به درجه بلند برساند
حیات او را قربانی کند ... محمود راحت طلب چیزهای را که پسرش به
پای وزیر می بست دروغ پنداشته و باور نمی کرد. ولی رفته - رفته این

تحریرکات پی درپی بی اثر نمانده بعضی خیالات سو را درقلب محمود زنده و بیدار ساخت...

فیروزالدین برادر محمود، اورا متیقن ساخت که دوست محمدخان آخرین جامه را که دختر شاه را از نظر خود او و همراهانش مستور می ساخت از او کند. سردارهای که در مجلس حضور داشتند گفته های قبل الذکر را تایید نموده و علاوه کردند که درین مسئله تباهی شاه مضمحل است، و این تباهی نیز صرف از طرف وزیر فتح خان صورت گرفته و خیلی قریب الوقوع است، شاه تسلیم شد، و کامران را حسب الامر خودش به هرات فرستاد تا شهر مذکور را متصرف شده و احکامی که به او داد اگر ممکن شود، وزیر را دستگیر نماید.*

وقتی کامران به هرات رسید بیرون شهر در قصر خویش (دریاغ شاه) مسکن گزید و به شهر داخل نگردید. فتح خان مکرراً از هواخواهان و طرفداران خویش اطلاع یافت که بایست از شهزاده احتیاط نماید. ولی به نصایح آنها گوش نداد... تادریکی از روزها طرفداران کامران او را گرفته و کور ساختند.

پیرامون چگونگی کور ساختن وزیر فتح خان دو روایت وجود دارد، یکی اینکه، پس از مشاجرات لفظی با کامران که زمینه های آنرا کامران فراهم نموده بود، شهزاده به نزدیکان خود امر کرد که او را

* - مؤلف عروج بارکزیایی ها در مورد امر محمود مانند برخی دیگر از مورخین موافقت ندارد، ازینرو نمونه های نیز آورده که از خود سری کامران و بی خبری محمود حاکمست. ص ۹۱-۹۲

مرحوم عبدالحی حبیبی کور ساختن وزیر فتح خان را به استشاره فتح علی خان قاجار نسبت می دهد. دافغانستان پینیلیک ص ۱۷۹

بگیرند. چنانچه سرداران برخاسته و اطاعت نمودند و عطا محمد خان به اشاره شهزاده خنجر خویش را به چشمان دشمن خویش فرو برد.

روایت دیگری حاکیست که: برخلاف معمول، شهزاده در یکی از روزها وزیر فتح خان را بر دربار خاص یا اطاق خصوصی بار داد در حالیکه همواره او را در به دربار عمومی می دید. هنگامیکه فتح خان به آنجا داخل شد مورد حمله مخالفین قرار گرفته به زمین انداخته شد و بعد از آن چشمان او را با آهن سرخ شده کور ساختند.

اما آن آزاری که بر سر چشمان فتح خان چه با برچه و خنجر و چه به وسیله آهن سرخ آمد پایان نیافت. هنگامیکه کامران اطلاع یافت که برادران وزیر، دستگیر نشده فرار کرده اند، او خیلی به غضب آمده و عزم کرد که انتقام خویش را از فتح خان بیچاره بکشد. اگر چه وزیر بیچاره کور شده بود، اندکی نور در چشمان او باقی بود. کامران وحشی چون (از آن بینایی اندک) میدانست، قاسم خان را با چند تنی فرستاده و امر کرد که چشمان او را بکلی از کاسه آن بیرون آورند، قاسم خان نزد فتح خان رفته و به او خبر داد که کامران خیلی متأسف است که درد چشم وزیر را خیلی به عذاب و زحمت دچار ساخته است، و این هم به سببی است که گوشت در کاسه چشم باقی مانده است. ازین رو چون می خواهد شما را ازین درد برهاند امر کرده است که به کلی چشمان تان را بکشد (بکشیم).

فتح خان به او جواب داد که کامران بی جهت درین کار اصرار دارد و چشمان او به اندازه ی از کار رفته است که بیش از آن نمی توان آنها را کور ساخت و از قاسم علی خواهش کرد که بیرون رفته او را به حال خودش

واگذار و بیش ازین برزخم او نمک نپاشد تا برکوری خود گریه کند، ولی در اینوقت نفری او (قاسم خان) برخاسته وزیر را کشیده و چشمان او را بکلی از کاسه کشیدند. فتح خان آن وزیر غیرت مند و صابر بدون آنکه آهی بکشد و یا کلمه بر زبان راند، خموشانه مقدرات خود را استقبال نمود. (۲۳)

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی درباره واقعه کورساختن چشم فتح خان پارچه شعری دارد که درج آن در اینجا بی مناسبت نتواند باشد.

اشاره به واقعه کوری چشم وزیر فتح خان

بخت بدبنگر که از راه تعصب کامران
میل در چشم جهان بین فتح خان درکشید
دیدهء دانسا وزیر رادمسرد شیسرا
بهر پیاس خاطر دارای ایران درکشید
روی آن خائن سیه کز بهر نفع خویشتن
یک جهان آمال ملت را بحرمان درکشید
کور به چشمی که چشمی از سفاقت کور کرد
کوبه مردی چشمنواز شرزه شیران درکشید
خاصه آنوقتی که او میگفت باید بعد ازین
حق خویش ازینجه ناحق شناسان درکشید
خاصه آنوقتی که او میگفت باید انتقام
از شجاع السلطنه سالار ایران درکشید

اندر آنوقتی که او میگفت باید مرد وار
 پرچم افغانیان برپام کیوان درکشید
 بی مروت کامران پست طبع ناسپاس
 درد و چشم و دربینش میل سوزان درکشید*

با آغاز و تشدید جنگ های برادران وزیر علیه محمود و کامران و سرداران و سران طرفدار ایشان، محمود از فتح خان نابینا خواسته بود تا به برادران پیغام بدهد که جنگ نکنند و به آنها امتیازات و «عزت سابقه داده شده و حکومت آنها ادامه خواهد یافت» اما وزیر با جملات صریح و جسورانه از ارسال پیغام به برادران خویش خود داری نمود. چون محمود نتوانست دیگر از او استفاده ی ببرد، عمق خشونت را در معرض نمایش گذاشت. به امر محمود فتح خان نابینا، آن انسانی را که وقتی درراس نیروی جنگی حرکت میکرد خبریه مخالفین میرسید، لرزه اندام شان را فرا میگرفت، همان انسانی را که پادشاهی را دوبار برای محمود بدست آورده بود مظلومانه درمیدانی از محله های سیدآباد غزنی انداخته به سرداران امر داد که او را بکشند، آنها، «این مخلوق بیچاره را زنده تکه تکه کرده و اعضای (بدن) او را هر يك از يك بندی جداگانه قطع نمودند، این عملیات به مرگ او خاتمه نیافت، بلکه بعد از آن نیز ادامه یافت. چنانچه بدن او را به قطعات تقسیم نموده و بعد از آن درجوالی انداخته به غزنی برای دفن فرستادند.» (۲۴)

مؤلف شیپور تباهی نگاشته است که :

کلیات خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی نشر بلخ ایران. ص ۳۸۷ سال طبع ۱۳۷۸.ش. این شعر در سال ۱۳۱۷.ش. سروده شده است.

« به او (فتح خان نابینا) امر شد تا به دوست محمدخان و برادرانش که به کشمیر پناهنده شده بودند بنویسد و امر کند که خود را به شاه تسلیم نمایند. فتح خان بطور قاطع جواب رد میدهد و می گوید او نابینای بیچاره و اسیری بیش نیست. اعتبار او تمام شده و دیگر کدام نفوذی ندارد از طرفی او قناعت کرده نمیتواند که به برادرانش خیانت نماید. محمود خشمگین انگشت خود را پائین می آورد و جلادان داخل می شوند (مؤلف ضمیمه ای را در نظر دارد که براساس روایت او برای این منظور افزاشته بودند) حتی از ترجم یک مرگ فوری به او خود داری میشود. بعد از اذاهانت و جور بسیار عطا محمدخان رئیس هیأت قدمی پیش می آید و گوش او را به انتقام جراحتهی که از دست فتح خان دیده بود می برد. جلاد دیگر گوش او را ازینا گوش جدا می کند و نفر سومی بینی او را می برد. هر کدام به نوبه خود وقت گرفتن انتقام از جفای که به ایشان کرده بود نام می برند.

به این ترتیب فتح خان از عالی ترین تسلی فکری که یک انسان در تحت شکنجه دارا می باشد محروم ساخته شد اولاً دست راست و بعداً دست چپش را قطع میکنند و خون از بدنه ی او فوران میکند. فتح خان این بند بند شدن را بدون کوچکترین فریاد و آه تحمل کرد ولی وقتی که ریش او را که علامت وقار و مردی بود به استهزا قطع کردند های های به گریه افتید. خوشبختانه که شکنجهء او حالا به انجام می رسید بعد از آنکه عطا محمد هر دو پای او را به سیلاوه قطع کرد، قصابی را که آغاز کرده بود بالاخره با جدا کردن سرفتح خان به زندگی او خاتمه داد. « (۲۵)

عطا محمد خان نیز به زودی از طرف دوست محمد خان کور شد. بابریایی هنگامه، انتقام، عطا محمد خان بزودی دستگیر شد و چشمان او را از کاسه سرکشیدند.

* * *

از کور ساختن وزیر فتح خان و قتل او گفتیم، این هم گفتنی است که وزیر فتح خان نیز چشمانی را کور ساخته بود، گفته اند که هنگام کشیدگی ها با ایرانی ها و خلع سلاح فیروزالدین، شخصی بنام حاجی آغانی به امر وزیر دستگیر و کور شد.

هنگام کشمکش های طاقت فرسا برای مردم افغانستان که برادران وزیر فتح خان به راه انداخته بودند، گویا چندبار جمعی از برادران قصد داشتند تا دوست محمد خان را کور کنند.

مثلاً: سردار شیردل خان که ازدست حقه بازی های دوست محمد خان به ستوه آمده بود «طبق شهادت برخی از مآخذ مصمم شد که در یکی از ملاقات ها دربالاحصار دوست محمد خان را از نعمت بینائی محروم سازد و بار دیگر حاجی خان کاکری که درین فرصت از نوکران معتمد سردار شیردل خان بود عندالورود دوست محمد خان به اطاق ملاقات دربالاحصار قضیه را به وی فهمانید و نامبرده فوری به اسپ خویش سوار شده برگشت.» (۲۶)

گاهی هم، نرمنش افراطی دیپلماتیک دوست محمد خان در مقابل سایر قدرت طلبان خاندانی بدتر از توسل او به جنگ خطرناک تلقی گردیده و سعی داشته اند با استفاده از آن تظاهر به دوستی او را دستگیر نموده

کوروش بسازند.

دوست محمدخان به حدی به رفتار ملایم در برابر حبیب الله خان پسر سردار عظیم خان شکل مبالغه آمیز داده که مشاوران حکمروایی کابل را بدگمان ساخت تا به حبیب الله (حکمروای کابل) که از سردار موصوف برحذر باشد و او هم تصمیم گرفت که در یکی از روزهای که سردار به بالاحصار باریاب شده چشمانش را کور کنند، چنانچه ازین تصمیم حاجی خان هم اطلاع داشت و روز موعود چنینکه سردار دوست محمدخان در بالاحصار در حضور حکمروا نشسته بود بانهادن انگشت روی چشم قضیه رابوی فهمانید و سردار فوری از راهی که آمده بود پدر رفت. « (۲۷)

از کوششهای بالایی و مجموع فعالیت های دوست محمدخان بر می آید که برادران از او دل پروردی داشتند.

* * *

نمونه های را که تاحال دیدیم، همه از گور ساختن پدر، فرزند، برادر و یا بزرگان به عنوان نماد خشونت به کار رفته است، اما در وقت حکمروایی امیر عبدالرحمن خان به عنوان یکی از اشکال مجازات در مورد متهم چه خاطی و چه بیگناه تطبیق میگردد.

امیر عبدالرحمن خان برای اداره افغانستان و ترساندن مردم تا مطیع او و استعمار برتانیه باشند علاوه بر اقسام و انواع شکنجه ها و مجازات که همه مظاهر وحشت قرون وسطایی دارند کور ساختن رانیز برای مردمان غیر خاندانی و آنانی که از اقشار بالایی نبودند بکار برده است. کور ساختن بزرگان در زمان عبدالرحمن خان از قابل شدن امتیازی حاکی

نیست، بلکه از آن خبر می دهد که در گذشته اکثراً به عوض اعدام اعمال میگردید. در دوره عبدالرحمن خان چون به اشکال مجازات افزوده شد، در خلال صدور اوامر و ابلاغ مجازات چندن را از بینایی محروم می ساخت.

نمونه ای را که از قتل های دوران امیر نیز دیده ایم، (۲۸) در اینجا باز نگاه کنیم:

امیر با دیدن عده ای از متهمین دستور می دهد که :
دو نفر غرغره، دستان چهار نفر و گوش های سه نفر قطع و چشمیان
دو نفر کشیده شود...

چشمیان صاحبزاده های «پایان چوک» که مال مسروقه از خانه شان برآمده، نشت زده و چونه پُر شود ...

امیر با صدور آن احکام وحشت آمیز مبنی بر کورسازی قناعت نداشت، از آنرو جزای دیگری را به اوامر قبلی می افزود، پُر کردن چونه در کاسه چشمها که سوزش و درد طاقت فرسا پاخود داشت، مزید برجزای اصلی بود.

آن شیوه های وحشت آمیز و نفرت زا از طرف فرزند جانشین او (امیر حبیب الله خان) پنهان نماند بنابراین کوشید تا تعدیلی در نوع مجازات به وجود آورد، از جمله «امیر در کتاب محبوسین کوتوالی بقلم خود چنین نوشت:

سر از امروز ۲۹ ذیقعد ۱۳۳۰ قمری کور کردن انسان موقوف و عوض آن ۱۲ سال حبس، عوض گوش بریدن ۶ سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیر شرعی ۱۰ سال حبس مقرر شد و این فقرات سیاست

حکمی می باشد، هرگاه شرعی باشد السن بالنس والجروح قصاص. این حکم را تحریر کردم به توفیق الهی خود من به همین قرار رفتار خواهم کرد، انشالله تعالی. جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر از اولاده من بودند این فقرات را وصیت و اگر از اولاد من نبودند نصیحت بدانند فقط» (۲۹)

مهدا امیر نه احکام خود را در طول حاکمیت رعایت نمود و نه درآینده، وصیت و نصیحت او مراعات شد.

نشرزدن و کور ساختن معشوقه محمد ابراهیم (میرمن بنت سردار محمد سرورخان) و سنگسار محمد عظیم خان از آن جمله است که شرح آن ها در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۰۱ آمده است.

وصیت امیر حبیب الله خان نیز نمیتوانست رعایت گردد. زیرا فرزندش امان الله، جوان منور با وجود داشتن عادات ناپسند، راه و شیوه ای را که در وصیت او گنجیده بود، قبول نداشت امان الله خان برخلاف دوره پیشین، از طریق قانون جزا، حدود و ثغور مسایل را تعیین نموده که در نتیجه از کور ساختن خبری نبود.

نمونه دل آزار و شهوت برداری از کورسازی، هنگام مشله کردن عبدالخالق قاتل محمد نادرخان وجود دارد. غبار موضوع را چنین نگاشته است:

« روز ۲۶ قوس ۱۳۱۲، برابر ۱۸ دسمبر ۱۹۳۳ بوقت عصر بود که این کشتار دسته جمعی به شکل فجیع در میدان ده مزنگ بعمل آمد و فصلی در تاریخ معاصر افغانستان بنام سلطنت خانواده نادر باز نمود در میدان دار عیده، زیادی از عسکر و پولیس مسلح و افسر با وزیر دربار

سلطنتی سردار احمد شاه غمو زاده نادرشاه ، معین دربار سردار محمد حیدر اعتمادی، سریاور نظامی شاه سید شریف خان، حاجی نواب خان لوگری ندیم شاه قوماندان کوتوالی، طره باز وسایر مامورین پلیس اجتماع کرده بودند.

نخست سردار احمدشاه وزیر ومعین دربار وسیدشریف خان یاور حربی، عبدالحالق نیمه جان را پیش کشید واز او پرسیدند:
«باکدام چشم سینه شاه را تشرانه گرفتی؟» آنگاه باتیغه، برهنه چشمش را ازکاسه سر بدر آوردند، بازپرسیدند «باکدام... (۳۰)

* * *

نمونه های چند ازکورسازی را دیدیم. همان نمونه های که دراکثریت خویش زمامداران وجاه طلبان قدرت پسند باخوی وعادات استبدادی انجام داده اند، وچنان خواسته های نامطلوب وراه ورسم خشونت آمیز اگر درمعرفی سیمای نظام ودستگاه عقب مانده کمک می رساند، معرف آن نیز است که تاجچه حدودی فترت فرهنگی ونابینایی معرفتی درجامعه تحمیل شده است.

ادامه، همان منطق کورسازی های فردی ومحروم ساختن مردم ازبینانی معرفتی ودانش بود که درتداوم خود بیگانه پرستی برده ساز درشگرد وشماییل چندگونه باربار تحصیلکرده ها را نیز ازبینایی ونگریستن واقعیت ها محروم ساخت. ولی، آیا باگذشت زمان ومشاهده اشکال مرعی ونامرعی کورسازی، به آن خطری که باموجودیت چشمها خودکورسازی را ازطریق ندیدن واقعیت ها درقبال داشته ودارد، پی خواهیم برد؟

توضیحات و رویکردها

- ۱- ازکوچه رندان ص ص ۵۴-۵۱ دکتر عبدالحسین زرین کوب
- ۲- درباره حافظ چه می گویند. جمشید مهرپویا ص ۴۹ مقاله
دست غیب ص ۵۱ و ص ۵۳
- ۳- همان اثر. همچنان جامع التواریخ ص ۲۲۷
- ۴- افغان نامه ص ص ۵۳۵-۵۳۲ دکتر محمود افشار یزدی
- ۵- افغانستان درمسیرتاریخ جلد اول ص ۵۳۴ میرغلام محمدغبار
۱-افغان نامه ص ۱۱۶ م. ا یزدی
- ۷- افغانستان درمسیر تاریخ ص ۳۵۳ غبار
- ۸- افغانان (گزارش سلطنت کابل) ص ۵۰۸ م. ا. الفنستن-ترجمه
محمدآصف فکرت چاپ اول. ۱۳۷۱. تهران. انتشارات آستان قدس
رضوی
- ۹- تیمورشاه درانی ص ص ۱۷۵-۱۷۴ عزیزالدین وکیلی پوپلزایی
نشرانجمن تاریخ کابل ۱۳۴۱ ش.
- ۱۰- اثر پیشین ص ۳۱۳.
- ۱۱- اثر پیشین ص ۲۵۹، وکیلی این مطلب را از میرامام الدین
حسینی چشتی مؤرخ معاصر تیمورشاه وزماتشاه نقل کرده
است.
- ۱۲- عروج بارکزیایی هاس ۲۸، ا. ا. پیرس. ترجمه عبدالرحمن پژواک

ومحمد عثمان صدقي. الجمن تاريخ كابل ۱۳۳۳ ش .

۱۳- اثر پيشين ص ۲۸

۱۴- اثر پيشين ص ۲۸ درحاشيه صفحه

۱۵- افغان ها ص ۹۰ القنستن

۱۶- افغانستان درقرن ۱۹ ص ۱۴ سيدمحمدقاسم رشتيا كابل

۱۳۴۱ ش . چاپ سوم مطبه دولتي

۱۷- عروج باركزايي ها ص ص ۴۸-۴۶

۱۸- تاريخ وقايع وسوانح افغانستان ص ۶۱ ، تاليف عليقلي

مرزا(اعتماد السلطنه) به تصحيح ميرهاشم محدث مؤسسه

انتشارات اميركبير تهران ۱۳۶۵ ، ش

۱۹- شپپور تباهي. ص ص ۹۴-۹۳ پاتريك مكروري-ترجمه پاينده

محمد كوشاني. مهتمم عبدالشكور حكم پشاور ۱۳۷۸ ، ش

ناشركتايقروشي فضل

۲۰- پاينده محمدخان درسال ۱۱۷۶ ، هق تولد يافت. درشانزده

سالگي به سرداري قوم نايل گرديد درسال ۱۳۱۴ ، هق درقندهار

به امرزمانشاه به قتل رسيد. (توضيحات اكبرنامه

حميدكشميري ص ۱۹ علي احمد نعيمی)

۲۱- فتح خان فرزند پاينده محمدخان درسال ۱۱۹۲ تولد

يافت. درسال ۱۲۱۶ ، هق در(۲۴ سالگي) به وزارت شاه محمود

رسيد. درسال ۱۲۳۴ ق به امرشهزاده كامران فرزند شاه محمود

درهرات کورشید درهمانسال (۱۲۳۴ق) درغزنی به قتل رسید.

(توضیح اثر پیشین)

۲۲- رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان ص ۲۷ احمد علی کهزاد

۲۳- عروج بارکزیایی هاص ۱۰۲

۲۴- عروج بارکزیایی ها ص ۱۰۹

۲۵- شیپور تباہی ص ص ۳۲-۳۳

چنان قتل فجیع يك باردیگر هنگام مثله کردن عبدالخالق قاتل محمدنادر خان صورت گرفت با این تفاوت که چشمان وزیرفتح خان را مدتی پیشتر ازاعدام کورساخته بودند اما چشمان عبدالخالق را لحظاتی پیش از آنکه تکه تکه شود کشیده بودند.

۲۶- بالاحصار کابل وپیشامدهای تاریخی. احمدعلی کهزاد. چاپ

دوم ۱۳۷۸، پشاور- مرکز نشراتی میوند سبا کتابخانه

۲۷- اثر پیشین ص ۴۱۴ وعروج بارکزیایی ها ص ۱۳۱

۲۸- گوشهء ازقتل های سیاسی درتاریخ افغانستان معاصر

ازنگارنده به نقل از افغانستان درمسیرتاریخ

۲۹- افغانستان درمسیرتاریخ جلد اول ص ۷۰۱

۳۰- افغانستان درمسیرتاریخ جلد دوم ص ۱۷۱ میرغلام محمد

غبار تاریخ خیر ۱۳۵۲ (۱۹۷۲) کابل تاریخ طبع جون ۱۹۹۹ ع ۱۳۷۸

ش ویرجینیا ایالات متحده امریکا.

سایر مکتب نشر شده مرکز نشراتی آرش

- ۱- تعلیم دین (برای نوجوانان)
- ۲- سوگواران گرسنه کابل (محمد عاطف «مقدس»)
- ۳- نادرشاه چگونه به قتل رسید؟ (مصمم)
- ۴- دو چهره از امیر عبدالرحمن خان (محمدنصیر مهرین)
- ۵- نقشی از جسمای نقاش بزرگ غلام محمد میمنگی (رهرو عمرزاد)
- ۶- کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و اشتباهات رشتیا (محمدنصیر مهرین)
- ۷- چشم در چند کتاب از دریچه قلم (نعمت حسینی)
- ۸- چرا کتاب افغانستان در مسیر تاریخ توقیف شد (محمدنصیر مهرین)
- ۹- در امتداد فصل دل‌تنگی (مجموعه اشعار س- رضا پور)
- ۱۰- شورش عشق (گزیده غزلیات شیخ سعد الدین انصاری)
- ۱۱- تاریخچه مختصر افغانستان (میرغلام محمد غبار)
- ۱۲- تاریخ ادبیات افغانستان (میرغلام محمد غبار)
- ۱۳- قرارداد های افغانستان (گردآورنده عتیق الله نائب خیل)
- ۱۴- برنامه های محاسباتی کمپیوتر (ع قاری زاده)
- ۱۵- جاده خاکستری و تولادی (مجموعه داستانها- از نعمت حسینی)
- ۱۶- ترانه های غربت (مجموعه اشعار بیست و هفت تن افغانهای مهاجر در آلمان)
- ۱۷- شمان آزادی (عبدالرزاق شجاع)
- ۱۸- از لحظه های غربت (مجموعه اشعار ابدالجبار توکل هروی)
- ۱۹- از باغ تا غزل (مجموعه اشعار لطیف ناظمی)
- ۲۰- باده اشتیاق زیر تصویر (مجموعه داستان گل احمد نظری آریانا)
- ۲۱- پیدایش و تحول زبان فارسی دری (پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی)
- ۲۲- گوشه از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر (محمدنصیر مهرین)
- ۲۳- نمونه های از کورسای در تاریخ ایران و افغانستان معاصر (نصیر مهرین)

منتشر میشود: زمینه های شکل گیری شخصیت وزیر محمد اکبر خان (نصیر مهرین)

ناشر: مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش: متصل سپورس پلازا

یونیورسیتی رود- پشاور

Tel: 845134

حق چاپ محفوظ ناشر است

